

مرکز گزینش آستان قدس رضوی

جزوه آموزشی اعتمادات

سلسله جزوات آموزشی
مرکز گزینش آستان قدس رضوی
واحد آموزش و پژوهش

فهرست مطالب

۱.....	پیشگفتار
۳.....	مقدمه
۴.....	گفتار اول: توحید
۴.....	راه های خداشناسی
۷.....	گفتار دوم: عدل
۹.....	گفتار سوم: نبوت
۱۰.....	۱- امتیازات و ویژگیهای انبیاء
۱۱.....	۲- معجزه به عنوان یکی از راههای شناخت انبیاء
۱۲.....	۳- اخلاق پیامبران
۱۵.....	گفتار چهارم: امامت
۱۵.....	۱- امامت در آیات و روایات
۱۷.....	۲- نیاز به امام
۱۹.....	۳- برخی از صفات امام
۲۳.....	۴- تعیین امام
۲۵.....	ماجرای غدیر
۲۷.....	۵- جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) نزد پیامبر- حدیث ثقلین
۲۹.....	۶- امام مهدی (ع)
۳۰.....	۷- انقلاب اسلامی، زمینه ساز ظهور
۳۱.....	۸- ولایت فقیه تداوم خط امامت
۳۴.....	گفتار پنجم: معاد
۳۴.....	۱- جایگاه معاد
۳۷.....	۲- دلایل معاد
۴۰.....	۳- انگیزه های انکار معاد
۴۳.....	۴- شاهدان در قیامت

پیشگفتار

شکل گیری یک نظام اداری پویا و کارآمد، مستلزم وجود تشکیلاتی منسجم و قوانین، ضوابط و آئین نامه‌هایی الزام آور از یکسو و حضور نیروی انسانی متعهد و متخصص از سوی دیگر است.

در این بین، منابع انسانی با ارزش ترین و مهم ترین عامل در دستیابی به اهداف سازمان محسوب می‌شود چرا که نیروی انسانی به مثابه سرمایه‌ای ارزشمند، اصلی ترین منبع راهبردی هر سازمان به شمار می‌رود.

آستان قدس رضوی نیز با تأکید بر جذب نیروی متعهد و متخصص، توانمند، خلاق، سخت کوش و دارای روحیه همکاری و تعاون، نسبت به گزینش و جذب داوطلبین در حوزه‌های مختلف به صورت افتخاری و یا حق الزحمه‌ای اقدام نموده است.

نظام گزینش کارآمدی که تمامی مراحل گزینش را با بهره‌گیری از آموزه‌های دینی و اخلاقی و روش‌هایی روزآمد و مجهز به دانش روز، به انجام می‌رساند. هدف گزینش تلاش برای جذب شایسته‌ترین افراد برای نیل به اهداف سازمان است.

این موضوع به قدری دارای اهمیت بوده است که حضرت امام خمینی (ره) بنیانگذار جمهوری اسلامی در ۱۵ دیماه سال ۱۳۶۱ در فرمان تاریخی خود، روحی تازه در کالبد گزینش کشور میدند و پایه‌گذار این ساختار انقلابی و مقدس شدند.

مقام معظم رهبری (حفظه ...) نیز در توصیه‌های امام گونه خود همواره گزینش را یک فوز عظیم دانسته و به انتخاب عناصر باتقوی، متعهد و با اخلاص تأکید نموده‌اند.

با توجه به تأکیدات انجام شده جهت بهبود فرآیند گزینش، مرکز گزینش آستان قدس رضوی ضمن بهره‌گیری از جزوات و دستورالعمل‌های هیأت عالی گزینش نسبت به جمع‌آوری و تدوین جزواتی اقدام نموده تا ضمن حفظ سادگی و روان بودن مفاهیم و مضامین، به نیازهای داوطلبین در جهت کسب اطلاعاتی هرچند پایه و مقدماتی در زمینه‌های اعتقادی، اخلاق، احکام و... پاسخ داده شود.

امید است که این مطالب در موقعیت‌های غیر شغلی و خدمتی نیز قابل استفاده باشد.

مرکز گزینش آستان قدس رضوی

ویرایش شده بهار ۱۴۰۱

مقدمه

اهمیت و ارزش هر علمی بستگی به موضوع آن دارد و در میان تمام علوم، علم اعتقادات، دارای شریف ترین و با ارزش ترین موضوع است. اعتقادات و اصول عقاید اساس و زیربنای تمام حرکات مادی و معنوی هر انسان است که اگر سالم و صحیح، قوی و بی عیب باشد، اعمال و حرکات، افکار و بینش های مختلف او نیز صحیح و شایسته خواهد بود. در دین اسلام نیز اصول عقاید، پایه و اساس است که باید از راه دلیل و برهان باشد.

کیفیت و کمیت توجه هر انسانی به فروع دین (که برنامه های عملی اسلام است) بستگی به میزان اعتقاد او به اصول دین دارد. در میان اصول اعتقادی، مسئله مبدأ و معاد از اهمیت خاصی برخوردار است و در میان این دو بحث، خداشناسی نیز بسیار مهم است، زیرا اساس و ریشه همه مسائل عقیدتی و نقطه مرکزی تمام افکار و جهان بینی انسان موحد، خداشناسی اوست. امام صادق (ع) می فرماید: اگر مردم می دانستند که شناخت خدا چقدر با ارزش است، به شکوفه های رنگین دنیا چشم نمی دوختند و دنیا نزد آنان بی ارزش تر از خاک بود (اصول کافی ج ۸، ص ۲۴۷)

در این جزوه اهم مباحث اصول عقاید، به صورت خلاصه گردآوری شده است.

گفتار اول: توحید

توحید به معنای ایمان به یگانگی خداوند و به عنوان سرسلسله تمام عقاید دینی می باشد. به همین دلیل پرداختن به بحث خداشناسی و راه های آن بسیار لازم و ضروری است.

۱- راه های خداشناسی:

۱ - ۱ خداشناسی از راه نظم و هماهنگی:

بهترین و ساده ترین دلیل توحید، نظم و هماهنگی عجیبی است که بر موجودات جهان حاکم است. آیات قرآن نیز همواره ما را به شناخت شگفتی های طبیعت و تفکر و تأمل در آیات عظمت خداوند دعوت کرده است. برای همه قابل فهم است که وجود نظم میان اجزای یک ساختمان، مقاله های یک کتاب و سطرهای یک نامه، بهترین دلیل بر یکی بودن سازنده و نویسنده آن است. اگر سه نفر نقاش در کنار هم مشغول کشیدن تصویر یک خروس شوند، یکی سر خروس، دیگری شکم آن و سومی پایش را بکشد، بعد ما این سه ورقه را از سه نقاش بگیریم و به هم پیوند دهیم هرگز نقش سر و شکم و پا که از سه نقاش است با یکدیگر هماهنگ نخواهد بود. شما هنگامی می توانید نفس بکشید که برگ درختان در اکسیژن سازی مسئولیت خود را انجام دهند و آب اقیانوس ها تمیز باشد؛ تمیز بودن آب اقیانوس ها به پاکسازی آنها از مردارهای دریایی بستگی دارد و این نهنگ ها هستند که در دریا این مسئولیت مهم را انجام می دهند. پس در نفس کشیدن ما برگها، نهنگ ها و... مشارکت دارند. در نظام هستی، ضعف ها با قدرت ها، حمله ها با دفاع ها و خشونت ها با عاطفه ها چنان به هم آمیخته اند که انسان را مبهوت می کند و در مجموع نظام هماهنگی را به وجود آورده است.

۲ - ۱ خداشناسی از راه نشانه ها :

قرآن در آیات بسیاری عبارت « وَ مِنْ آيَاتِهِ » را تکرار می کند. تا بدین وسیله به ما اعلام نماید که این همه نظم و هماهنگی، هرگز نمی تواند تصادفی به وجود آید. اکنون به ذکر برخی از نشانه های الهی در طبیعت و در وجود خود می پردازیم. بدیهی است که این نشانه ها ما را به وجود خداوند متعال رهنمون می گردد.

﴿سُتْرِيبِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ (فصلت / ۵۳)
 - نشانه های خدا در طبیعت

آیا هیچ گاه در مورد کوه ها فکر کرده ایم؟ کوه ها، آب برف و باران را در خود ذخیره میکنند، زلزله رامهارمی نمایند، طوفان های تند را مهار می کنند. کوه در لطافت هوا نقش دارد، سنگ آن برای ساختمان و معادنش برای رفع نیازهای بشر استفاده می شود. خورشید به زمین نورمی رساند و اقیانوس بخار آب را به بالا می فرستد، سپس جاذبه زمین آن را پایین می کشد و باران می بارد. ریشه درختان، مواد غذایی را جذب نموده، به برگها می رساند، برگ نیز نورخورشید را جذب نموده، به ریشه می رساند. آیا این هماهنگیها دلیلی بر حکومت یک قدرت بی نهایت و مدبر نیست؟

- نشانه های خدا در آفرینش حیوانات

بین کف پای شتر و صحراهای پر از ریگ و خار که شتر در آن جا زندگی میکند، تناسب وجود دارد. از آنجا که شتر حیوان باربری است، دارای گردنی بلند و قوی است که همانند یک اهرم عمل میکند. اردک نیز چون میخواهد در آب شنا کند، پر و بالش چرب است تا آب به پوست بدنش نرسد.

- نشانه های خدا در وجود انسان

نشانه های خداوند در وجود انسان آنقدر زیاد و دقیق و شگفت انگیز است که حتی امروزه با پیشرفت شگرف علمی که بوجود آمده هنوز عمق اسرار آن دست نیافته باقی مانده است. اینکه چگونه امواج صوتی یا نوری در مغز انسان درک می شوند و باعث عکس العمل مناسب در اعضاء و جواره انسان می گردد. یکی از این اعجاب های بدن است و نشانه قدرت پروردگار در انسان.

گفتار دوم: نبوت

در جهان بینی الهی نیاز انسان به پیامبر، ضرورتی است که قابل تردید نیست. اگر برای آفرینش انسان هدفی وجود دارد و باید انسان به سعادت ابدی برسد، بدون داشتن طرحی کامل و جامع، این هدف عملی نیست و انبیا برای تبیین چنین طرحی آمده اند. اگر انسان خطاکار است، هشداردهنده میخواهد و انبیا همان منذران و هشدار دهندگانند. اگر انسان مسئول است و باید در دادگاه عدل الهی پاسخگو باشد، ضروری است که بیان کننده ای هم برای احکام و مسئولیت ها وجود داشته باشد و پیامبران الهی برای این امر آمده اند.

اگر لازم است که انسان خود را بسازد، باید الگو و مدل داشته باشد و انبیا الگوی انسان کامل اند. اگر انسان باید برای آینده خود فکر کند، باید کسی هم باشد که آینده را برای او تشریح کند. امادر جهان بینی مادی که برای هستی راهی و هدفی معین نشده و انسان هم بدون طرح و نقشه قبلی ساخته شده و پس از چندی رو به نابودی میرود، مسئله ای به نام نبوت مطرح نیست. بنابراین، مسئله نبوت در متن زندگی ما و در خط اصلی قرار دارد؛ یعنی رسیدن به هدف انسانی و اسلامی که تنها از یک راه ممکن است و آن هم از منبع وحی و علم بی نهایت الهی که به تمام عوامل سعادت و شقاوت ما آگاهی دارد. برای روشن تر شدن نیاز انسان به راهنمایی انبیا، چند مثال ذکر می کنیم:

میزبانی را تصور کنید که افرادی را دعوت کرده است؛ مهمانان راه خانه را نمی دانند و در مسیر راه هم راه های فرعی و انحرافی وجود دارد و اغفالگران و حیوانات درنده و تاریکی شب هم خطرهای دیگری است که عابران را تهدید میکند. در اینجا بر میزبان است که شخص دلسوز و آگاهی را با داشتن چراغ و نقشه برای راهنمایی مهمانان بفرستد، زیرا در غیر این صورت اساس دعوت لغو خواهد بود.

هرگاه شما مریض شوید، به پزشک مراجعه می کنید و اگر ماشینتان خراب شود آن را در اختیار مکانیک می گذارید. دلیل آن هم روشن است؛ پزشک نسبت به بدن شما و مکانیک نسبت به ماشین از خود شما آگاه تر است، گرچه مهربانتر نیست. ما در انتخاب راه لازم است خود را در اختیار خدا بگذاریم چون خدا هم به ما آگاه تر است و هم نسبت به تمام نیازهای مادی و معنوی، او آگاه است و هم از مسیر ابدی و آینده او با خبر است.

امتیازات و ویژگیهای انبیا

الف- وحی

از امتیازات انبیا این است که بر آنها وحی نازل می شود و آنان بدین وسیله با خداوند ارتباط پیدا کرده، پیام الهی را دریافت می کنند. قرآن درباره پیامبران پیشین، خطاب به پیامبر اسلام می فرماید: انبیاء و مَا أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ إِلَّا رِجَالًا نُّوحِي إِلَيْهِمْ (انبیا / ۷) و ما قبل از تو نفرستادیم جز مردانی که به آنها وحی می شد.

ب- علم غیب

یکی دیگر از امتیازات انبیا برخورداری آنها از علم غیب است. قرآن در این زمینه می فرماید:
 عَالِمُ الْغَيْبِ فَلَا يَظْهَرُ عَلَىٰ غَيْبِهِ أَحَدًا إِلَّا مَنِ ارْتَضَىٰ مِنْ رَسُولٍ أُو۟سُّو۟ا... (جن/۲۶-۲۷) خداوند
 به غیب آگاه است و احدی را بر آن آگاه نمی سازد جز کسانی که پسندیده باشد از قبیل
 پیامبر(صلی علیه و آله و سلم)

ج- عصمت

یکی از ویژگیهای دیگر انبیا، عصمت است. عصمت یعنی در اثر ایمان، شناخت و یقین
 کامل، انسان دارای روحی شود که با کمال آزادی و آگاهی هرگز پیرامون گناه نگردد، بلکه
 دراندیشه گناه هم نباشد. بعضی تعجب می کنند که چگونه انسان می تواند حتی فکر
 گناه نکند. انبیاء در بسیاری از اعمال خلاف، دارای عصمت هستند. یعنی نه آن خلاف را
 مرتکب شده اند و نه به فکر انجام آن افتاده اند.

آنها در حدی از آگاهی هستند که عیب و ضرر این اعمال باورشان آمده؛ یقین پیدا کرده
 اند و این مسئله از مغز آنها عبور کرده و به دل نشست است. در اینجا دیگر علم نیست
 که این یقین است، فکر نیست که باور است. راستی اگر ما به مقام یقین و باور برسیم
 و بدانیم این غیبتی که امروز از ما سر می زند در قیامت به چه صورتی مجسم می شود،
 هرگز در اندیشه غیبت نیز نخواهیم بود. عیب ما این است که معلومات ما از مغز ما عبور
 نکرده و به دل ننشسته، علم است نه یقین و لذا می دانیم بد است اما مرتکب می شویم.

د- معجزه

کسی که می گوید من از سوی خدا مأمور هدایت شما هستم و با خدای هستی و با
 قدرت و علم بی نهایت رابطه دارم، باید کاری کند که از عهده دیگران بر نیاید و بدین وسیله
 گفته خود را ثابت کند که او به راستی پیوند محکمی با عالم دیگر دارد. این عمل را معجزه
 می نامند. هر یک از انبیای الهی، برای اثبات حقانیت خود معجزه و یا معجزاتی داشتند. از
 جمله می توان به این موارد اشاره کرد:

۱- نرم شدن آهن برای حضرت داوود « وَ أَلْنَا لَهُ الْحَدِيدَ - سبا/ ۱۰ »

۲- مسخر شدن باد برای حضرت سلیمان « فَسَخَّرْنَا لَهُ الرِّيحَ تَجْرِي بِأَمْرِهِ - ص / ۳۶ »

۳- بیرون آمدن شتر از کوه برای حضرت صالح « أَنَا مُرْسِلُو النَّاقَةِ فِتْنَةً لَهُمْ - قمر / ۲۷ »

۴- ازدها شدن عصای حضرت موسی « فَإِذَا هِيَ تُعْبَانُ مُبِينٌ - اعراف/ ۱۰۷ »
 ۵- خلقت پرنده توسط حضرت عیسی « أَنَّنِي أَخْلَقْتُ لَكُمْ مِنَ الطَّيْنِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ
 فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ - آل عمران / ۴۹ »

۵- اخلاق پیامبران

۱- بندگی خدا

بر خلاف تمام کسانی که کوچک ترین مقام یا مسئولیت، در تفکر و عمل و شخصیت آن ها اثر می گذارد، پیامبر اسلام با همه مقامی که داشت هرگز از مدار بندگی خدا و تواضع نسبت به مؤمنان بیرون نرفت. به اطفال سلام می نمود و در خانه و مسافرت کار می کرد و در جنگ از همه به دشمن نزدیک تر بود. همان گونه که قرآن نقل می کند بارها می گفت: من هم بشری هستم همچون شما. هیچ گونه عقده و استبدادی نداشت.

۲- اخلاص

یکی دیگر از امتیازات انبیا اخلاص است. ای پیامبر! به مردم بگو: من مزدی از شما نمی خواهم جز آنکه اهل بیت مرا دوست بدارید. روشن است که دوستی اهل بیت، این رهبران معصوم رمز تداوم راه خدا و انبیاست و پیروی از آنان به سود خود مردم است و اگر در یک جا مزد رسالت، پیوند با اهل بیت و رهبران معصوم (علیهم السلام) و در جای دیگر انتخاب راه خدا شمرده شده، به خاطر آن است که هرگز میان راه خدا و راه پیشوایان معصوم جدایی وجود ندارد؛ همانگونه که میان کتاب خدا و عترت، تا ابد پیوندی ناگسستنی است. کوتاه سخن آن که انبیا مزد مادی از مردم نمی خواستند و انتظارشان انتخاب و تداوم راه آنان بود.

۳- صداقت

انبیا در گفتار و کردار صداقت داشتند.
 آنها در برابر برخی درخواستها و سؤالات مخالفان، طبق دستور خدا، با صراحت اعلام می داشتند که ما نمی دانیم و یا دست ما نیست و خدا می داند.

۴- انصاف

مکتب انبیا، مکتب انصاف است نه تعصب. پیامبران، مخالفان خود را به کشف حقیقت دعوت می کردند از ابتدا نمی گفتند شما باطلید و ما بر حق بلکه می فرمودند: انا و ایاکم لعلی او فی ضلال مبین یکی از ما و شما بر حق و دیگری در گمراهی است!

۵- خیرخواهی

در قرآن در نقل ماجرای پیامبران از واژه نصح به معنای نصیحت و خیرخواهی، فراوان استفاده شده است.

حضرت نوح در برابر انواع سخنان ناروا به قوم خود میفرمود **أَبْلَغُكُمْ رَسُولَاتِ رَبِّي وَأَنْصَحُ لَكُمْ** (اعراف/ ۶۲) من پیامهای پروردگارم را به شما ابلاغ می کنم. من خیرخواه شما هستم و شما را نصیحت میکنم.

۶- ساده زیستی

از آنجا که بهترین نمونه تبلیغ، تبلیغ عملی است، پیامبران الهی باید با مشکلات توده مردم درگیر باشند و لذا پیامبران همچون مردم، زندگی عادی داشتند و در ناگواری ها در کنار آنان بودند و مزه مشکلات را می چشیدند. مسائلی از قبیل گرفتار شدن به دشمن، اذیت شدن از سوی فرزند نا اهل، همسر مخالف، مرض، فقر، یتیمی، استهزا و سایر مشکلاتی که کم و بیش برای افراد دیگر هست برای آنان نیز بوده است. و اینک چند آیه در این زمینه نقل میکنیم: **وَجَعَلْنَا لَهُمْ أَزْوَاجًا وَذُرِّيَّةً** (رعد/ ۳۸) ما برای انبیا نیز همچون سایرین زن و فرزند (که قهراً مشکلاتی را به دنبال دارد) قرار دادیم. در تاریخ می خوانیم: هنگامی که پیامبر اسلام در میان اصحاب خود می نشست، جلسه را به شکل دایره تشکیل می داد که بالا و پائین نداشته باشد. در نشست و برخاست و پوشیدن لباس و معاشرت جوری بود که وقتی یک فرد غریب وارد مسجد می شد نمی توانست تشخیص دهد کدام یک از آنان پیامبرند. این است طرح حکومت اسلامی درباره زندگی رهبر. نه تنها انبیا که شاگردان طراز اول مکتب آنان و جانشینان آنان نیز همین گونه بودند. امام سجاد (ع) با کاروان ناشناس به حج می رفت و با مسئول کاروان شرط می کرد که داوطلبانه و با افتخار قسمتی از کارهای حجاج را برای رضای خدا به عهده بگیرد.

گفتار سوم: معاد

۱- جایگاه معاد

معاد، در عقل و فطرت هر انسانی جایگاه قابل توجهی دارد، زیرا کیست که نپرسد و یا نخواهد بداند که آینده انسان و جهان چه می شود؟ پایان عمر و تلاش ما به کجا می رسد؟ نتیجه و هدف از زندگی چیست؟ آری این سؤاها برای همه مطرح است. در پاسخ به این سؤال ها دو جواب داریم:

الف: تمام ادیان الهی با استدلالی که در آینده بیان خواهیم کرد، آینده جهان و انسان و نتیجه کارها و تلاش او را بسیار روشن و امیدوارکننده و روح بخش می دانند، قرآن می گوید «أَنْ أَلِي رَبِّكَ الْمُنْتَهَى «همانا نهایت و پایان به سوی پروردگارت می باشد. ب: مکتب های مادی، آینده جهان و انسان را بن بست، تاریک، فانی و نیستی می دانند و این دید بسیار خطرناک و یأس آور است، علاوه بر این چنین مکتب هایی هیچ گونه دلیل علمی هم برای عقیده خود ندارند.

قرآن در این باره می فرماید: وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ «کسانی که ایمان به قیامت ندارند گفتند: زندگی جز همین چند روز دنیا نیست که ما هم در آن مرگ و حیات داریم و بعد هم روزگار ما را نابود می کند. ولی این انکار و گفته ها روی علم و دلیل نیست، بلکه تنها یکسری وهم و خیالی باطل است که آنها دارند.

۱-۱- ریشه ها و زمینه های فطری

گرچه افرادی به زبان، معاد را نمی پذیرند، ولی ناخودآگاه در عمق جان خود احساس ابدیت برای انسان دارند و گاه و بیگاه از خود علامت هایی نشان می دهند که دلیل آن است که با وجود مرگ و پوسیده شدن جسم، حاضر نیستند انسانیت و شخصیت واقعی او را نابود و نیست شده بدانند. ما نمونه هایی از این علامت ها را در اینجا بیان می کنیم:

۱- تمام منکران معاد به قبر نیاکان خود احترام می گذارند.

۲- نام شخصیت های مرده را بر روی خیابان ها و مؤسسات و مدارس و دانشگاه ها ... می گذارند.

۳- همه آن ها میل دارند که بعد از مرگ، نامشان به نیکی برده شود.

۴- نام نیاکان خود را روی فرزندان خود می گذارند.

۵- گاهی مردگان خود را مومیایی می کنند تا فاسد نشود.

اگر منکران معاد، مرگ را نابودی انسان می دانند، این قبیل اعمال چه توجیهی دارد؟ و چون آنان مردن را نیستی و هیچ می دانند، پس به گفته خودشان احترام مرده یعنی احترام هیچ و نام مرده یعنی نام نیستی و چرا برای نیست و هیچ شده، مقبره می سازند و دسته گل روی قبر می گذارند و به نام مردگان نام گذاری می نمایند؟ آری این ها همه نشان می دهد که مخالفان معادهم در دل یک نوع ایمانی (گرچه بسیار ضعیف) به بقای روح، انسانیت و شخصیت انسانی دارند که با مرگ از بین نمی رود.

۲-۱- هدایت صحیح ریشه ها

هر احساسی که در نهاد انسان است، دو گونه می توان به آن پاسخ داد:

۱- پاسخ موقت، کاذب و موهوم

۲- پاسخ مستدل، دائمی و صادق

مثلاً شخصی که احساس تشنگی می کند، هم می توان او را به چشمه های زلال هدایت کرد و هم می توان او را به سراب و آب نماهایی دروغین معرفی نمود، و یا طفلی که از درون احساس گرسنگی می کند، هم می توان او را به پستان پرشیر مادر رساند و هم می توان پستانک خشک را به جای پستان در دهان او قرار داد. آری، تمام احساس های صادقانه را دو گونه می توان پاسخ داد؛ پاسخی واقعی و دائمی و یا پاسخی کاذب و موقت.

حضرت علی (ع) می فرماید: حضرت محمد(ص) آمد تا مردم را از بندگی

بت ها به بندگی خدا و از اطاعت خلق به اطاعت خالق هدایت کند. بنابراین اصل و اساس ستایش و عشق در انسان وجود دارد که اگر این میل درونی به حق هدایت نشود، از موهومات و خرافات سر در می آورد.

۳-۱- پاسخ خداوند توسط پیامبران

گفتیم که همه انسان ها در درون خود احساس جاودانگی و میل به بقا دارند و این احساس باید صادقانه و مستدل پاسخ داده شود. حال ببینیم پیامبران در این زمینه چه می گویند:

۱- انسان بیهوده آفریده نشده است. «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا»

۲- در آفرینش انسان هدفی بس بزرگ در کار است و آن انتخاب راه حق از میان تمام راه ها و بندگی و تسلیم خدا از میان تمام انواع بندگی ها و تسلیم ها است. «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»

۳- برای آن که انسان در هدفش موفق شود، تمام امکانات طبیعی را برای او قرار داده و همه چیز را مستخرش نموده ایم» *سَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ* «

۴- به او بشارت و هشدار دادیم که کار نیک و بد تو در هر شرایط و هر مقداری که باشد، زیر نظر و مورد حساب قرار می گیرد. *«فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ»*

۵- انسان در گرو عمل خویش است. *«كُلَّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهينَهُ»*

۶- حتی از گوش، چشم و دل انسان و از شنیدنی ها، گفتنی ها و فکر کردنی ها، بازپرسی می شود. *«إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»* ؛

۷- خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی کند. *«إِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»*
این دیدگاه ها، پاسخی است که انبیا به آن زمینه های فطری می دهند.

۲- دلایل معاد

- عدل الهی

در قرآن آیات فراوانی به چشم می خورد که از عقل ها و وجدان ها سؤال می کند که آیا خوبان و بدان با هم مساوی هستند و هیچ تفاوتی نخواهند داشت. *«أَمْ نَجْعَلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَالْمُفْسِدِينَ فِي الْأَرْضِ أَمْ نَجْعَلُ الْمُتَّقِينَ كَالْفُجَّارِ»*

آیا مؤمنین و کسانی که عمل شایسته انجام داده اند مانند مفسدین قرار داده ایم و آیا متقین را همچون فجار و جنایت کاران یکسان قرار می دهیم؟

در جای دیگر می خوانیم. *«أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ»* آیا ما مسلمانان را همچون مجرمان قرار می دهیم؟ *«أَفَمَنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَمَنْ كَانَ فَاسِقًا لَا يَسْتَوُونَ»* آیا مؤمن و فاسق یکسان اند؟ هرگز چنین نیست. چون خداوند عادل است باید معاد و حسابرسی باشد و چون دنیا محدود است باید معاد باشد و اگر قیامت نباشد به عدالت خداوند ضرر می زند. توضیح آنکه مردم در برابر فرمان های خدا و انبیا دو دسته هستند:

عده ای موافق و گروهی مخالف. قرآن نیز در بیان این حقیقت می فرماید: *«فَمَنْكُمْ كَافِرٌ وَ مَنْكُمْ مُؤْمِنٌ»* بعضی از شما ایمان آورده اید و گروهی هم کافر شدید. از سوی دیگر در دنیا یا جزای واقعی اعمال نیست و یا به ندرت گوشمالی هایی جزئی به چشم می خورد، که اگر باشد به اندازه متعادل نیست و دیر یا زود، خوبان و بدان از دنیا می روند و اگر حساب و جزایی در جای دیگر مثل قیامت در کار نباشد و با مردن همه نابود شوند، پس عدالت

خدا چه می شود؟ آری چون خداوند عادل است و در دنیا هم جزای کافی نیست، پس باید در سرای دیگر جزا و پاداش باشد.

-حکمت خدا

اگر قیامتی نباشد اصل آفرینش انسان و جهان لغو و بیهوده و خلاف حکمت الهی است. فرض کنید شخصی انواع غذاهای لذیذ، آن هم به تعداد حساب شده ای را با توجه خاصی و براساس مهر و لطفی که نسبت به مهمانان عزیزش دارد تهیه نماید و انواع خوردنی ها و نوشیدنی ها را در فضای مناسب و زیر سقفی زیبا با مسئولینی برای پذیرایی آماده کند و افراد بسیاری را به عنوان تدبیر و نظارت و حفاظت بر این مهمانان قرار دهد، لیکن بعد از همه این تشریفات، مهمانانی وحشی همچون گرگها، گربه ها و موش ها وارد این فضا شوند و بر سر این سفره به جان هم افتند و هم خودشان و هم سفره را به هم بریزند و آنگاه صاحب خانه سفره را جمع نماید، راستی این مهمانی چه تحلیلی می تواند داشته باشد؟ آری، اگر معاد نباشد کار خدا به مراتب از این نوع پذیرایی و سفره چینی بیهوده تر است، زیرا خداوند نیز سفره ای به اندازه جهان هستی پیش روی انسان گسترده است، سفره ای نو و ابتکاری که اختراع کننده آن خود اوست» *بَدِيعُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ* « سفره ای بس نیکو و زیبا» *الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ* « سفره ای حساب شده و با اندازه گیری دقیق» *وَ كُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ* « سفره ای بر اساس لطف و رحمت خداوند» *كَتَبَ عَلَي نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ* « او لطف و رحمت را بر خود حتمی نموده است. سفره ای زیر سقف و ستارگانی زیبا» *إِنَّا زَيْنَا السَّمَاءِ الدُّنْيَا بِزَيْنَةِ الْكَوَاكِبِ* « سفره ای همراه با پزشکی دلسوز. حضرت علی (ع) فرمود: رسول خدا (ص) پزشکی بود که چنان علاقه و دلسوزی نسبت به مردم داشت که خودش می گشت و بیماران را پیدا می کرد و آن ها را مداوا می فرمود. آیا می توان قبول کرد که خدای حکیم چنین سفره ای با آن همه ویژگی ها برای نسل بشر گسترانیده باشد، ولی مردم بدون مراعات برنامه های آن، گروهی ظالم و در رفاه و آزاد و گروه دیگری در بند و فقیر و مظلوم باشند و پس از چند روزی همه مرده و بساط سفره برچیده شود و همه چیز خاتمه پیدا نماید؟ آیا این کار از چنان حکیمی انتظار می رود؟

خدایا! تو از هرگونه کار بیهوده و عیبی پاک و منزّه هستی، هرگز این آفرینش را پوچ و باطل نیافریدی» *زَيْنًا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا سُبْحَانَكَ* . آیا می توان باور کرد که خداوند حکیم این جهان را پس از چندی بدون جهت و بدون تبدیل آن به عالم باعظمت آخرت، با زلزله، قارعه و انفجار همه را خراب نماید؟

۳- انگیزه های انکار معاد

-گریز از مسئولیت

قرآن می فرماید: « بَلْ يَرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ » انسان می خواهد برای فساد و عیاشی راه های مقابل خویش را باز کرده و آن را موجه کند لذا منکر قیامت شده و می گوید: قیامتی نیست، تا بتواند هر کاری می خواهد انجام دهد. گاهی انسان می خواهد از درخت یا زمینی در بیابان استفاده کند، وجدان اخلاقی و روح تقوا به او می گوید: این کار را نکن که صاحبش راضی نیست. او برای اینکه سر وجدان خود کلاهی بگذارد و راه را برای استفاده خود باز کند می گوید: این زمین و درختان که مالک ندارند، یا مثلاً وقتی می خواهد کسی را غیبت کند می گوید: فلانی به قدری شخص ناروایی است که اساساً غیبت ندارد، تا بدین وسیله بتواند هرچه دلش می خواهد نثار او کند. گاهی برای توجیه نگاه به نامحرم می گوید: همه خواهر و برادریم. گاهی که می ترسد امر به معروف و نهی از منکر انجام دهد و یا با طاغوت درگیر شود، می گوید: باید تقیه کرد. گاهی که قاطعیت کافی ندارد، می گوید: باید با مردم مدارا نمود. آری، انسان چنان قدرت توجیه دارد که گاهی خود او هم ناخودآگاه آن را باور می کند. ما این انگیزه ها را که ریشه روانی دارد، به عنوان گریز از مسئولیت نام می نهمیم.

-عدم ایمان به قدرت و علم خدا

در آیات متعدد قرآن می خوانیم که مخالفان و منکران معاد هیچ دلیل و برهان علمی برای انکار قیامت ندارند، بلکه تنها زنده شدن را بعید می دانند که ما نمونه های آن را در اینجا بیان می کنیم: « وَمَا لَهُمْ بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ » کسانی که منکر معاد هستند هیچ گونه دلیل علمی ندارند، تنها با خیال و گمان حرف هایی می زنند « زَعَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ لَنْ يُعَذَّبُوا ». کفار گمان می کنند که بعد از مرگ دیگر زنده نمی شوند. «إِذَا ضَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَتَانَا لَقِيَ خَلْقٍ جَدِيدٍ» آیا هر گاه ما مرده و پوسیده شدیم و ذرات بدن ما در زمین پراکنده و گم شد، دوباره آفریده می شویم؟! با توجه به گفته های مخالفان می بینیم که تنها بهانه آنها بعید دانستن قیامت است، لیکن قرآن جواب های روشنی به آنها می دهد. در اینجا هم حدیثی را اضافه می کنیم که رسول خدا(ص) فرمود: «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّبِيعَ فَاکْثَرُوا ذَكَرَ النَّشُورِ» هر گاه فصل بهار را مشاهده می کنید زیاد به یاد قیامت و زنده شدن بعد از مرگ خودتان باشید. آیات قرآن هم مکرر این مسئله را دنبال می کند

که زنده شدن مردگان چیزی است مثل زنده شدن زمین و درختان. آری، دلیل انکار معاد همان است که انسان ایمان به قدرت خداوند ندارد، لذا قرآن برای مخالفان نمونه هایی از قدرت الهی را نقل می کند. و می فرماید: همان قدرتی که تو را ساخت می تواند متلاشی کرده و دوباره از نو بسازد و ناگفته پیداست که متلاشی و به هم پیوستن از اصل آفریدن آسان تر است (گر چه برای خدا هیچ کاری، مشکل نیست)

-آگاهی نداشتن به زمان قیامت

بهانه دیگر مخالفان معاد این است که زمان قیامت چه وقت است؟ در قرآن می خوانیم که پس از شنیدن جواب هایی از رسول خدا(ص) به جای قبول کردن با تعجب و مسخره سر را تکان داده و می گفتند « و یقولون متی هو « قیامت چه وقت است؟ غافل از آنکه زمان وقوع قیامت را جز خدا کسی نمی داند، ولی ندانستن تاریخ هرگز دلیل انکار نیست. آیا اگر کسی ساعت مردن خود را نداند باید اصل مردن را انکار کند؟

-زنده کردن مردگان

از بهانه های منکران معاد این است که به پیامبر(ص) می گفتند: « قَالُوا ائْتُوا بِآبَائِنَا » اگر خداوند مردگان را زنده می کند پس تو همین الآن پدران ما را زنده کن! و یا می گفتند « فَاتُوا بِآبَائِنَا اِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ » اگر شما راست می گوئید که قیامتی هست، پس پدران ما را زنده نمایید! انسان اگر بنای لجاجت نداشته باشد همین خواب و بیداری خود و بهار و پاییز درختان برای قبول کردن معاد کافی است و اگر بنای لجاجت داشته باشد بر فرض پدرش هم زنده شود، می گوید: خود ما را جوان کن و بالاخره تقاضای به هم ریختن دستگاه آفرینش را می کند و آخر هم ایمان نمی آورد.

-مرگ، پایان قدرت خدا و نیستی

منکران معاد می گویند: مردن، یعنی تمام شدن قدرت خدا و پیروزی عوامل مرگ بر اراده خدا، در حالی که مردن نیز از مقدرات الهی و تحت اراده و قدرت خداوند است. قرآن می فرماید « نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَ مَا نَحْنُ بِمَسْبُوقِينَ » ما خودمان مرگ را در میان شما مقدر نمودیم و هیچ عاملی در هستی بر ما پیروز نشده و سبقت نمی گیرد. آنان می گویند: مردن، یعنی نیستی و فانی شدن! غافل از آنکه نیستی که آفریدن نمی خواهد. چنان که

در قرآن می خوانیم: «خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ» خداوند هم مردن و هم زندگی و حیات را آفرید. بنابراین مرگ نیستی نیست، بلکه انتقال از منزلی به منزل دیگر است. جالب اینکه قرآن از مردن، ۱۴ مرتبه با واژه «تَوَفَى» که به معنای تحویل گرفتن است نام می برد، یعنی با مردن، شما نابود نمی شوید بلکه ما داده خود را بدون کم و کاست پس گرفته و موقتاً تحویل مأموران خودمان می دهیم. رسول خدا(ص) نیز فرمودند: گمان نبرید که با مرگ نابود می شوید، بلکه از خانه ای به خانه دیگر کوچ می نمایید.

۴- شاهدان در قیامت

از آیات و روایات استفاده می شود که در صحنه قیامت و در دادگاه عدل الهی، حضور شاهدان قطعی و حتمی است، اما این شاهدان چه کسانی هستند؟ در این مبحث با توجه به آیات قرآن اشاره ای به آن ها می کنیم.

-اولین شاهد: خداوند

در قرآن می خوانیم: «إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ» همانا خداوند بر همه چیز گواه است. برای خداوند اوصاف دیگری نیز وارد شده که همگی دلالت بر احاطه و حضور و علم و گواهی خداوند دارند نظیر آیه «إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ رَقِيبًا» همانا خداوند مراقب شماست، یا آیه «وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ مُّحِيطًا» خداوند بر هر چیز احاطه و حضور دارد و یا تمام آیاتی که بیانگر علم الهی است.

-دومین شاهد: انبیا

یکی از گواهان دیگر در قیامت، پیامبران بزرگوار هستند. قرآن می فرماید: «وَجِئْنَا بِكَ عَلَىٰ هَوْلٍ شَهِيدًا» ما تو را در قیامت در حالی که شاهد و گواه مردم هستی، حاضر می کنیم.

-سومین شاهد: امامان معصوم(علیهم السلام)

در قرآن می خوانیم: «وَكَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَيَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» و بدین گونه ما شما را یک امت معتدل و میانه قرار دادیم تا شاهد بر مردم باشید و رسول خدا هم بر شما شاهد باشد.

چهارمین شاهد: فرشتگان

در قرآن می خوانیم: «وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ» «روز قیامت هر انسانی در پیشگاه عدل الهی حاضر می شود، در حالی که در کنار او هم فرشته ای است که او را به محشر سوق می دهد و همچنین فرشته ای است که شاهد کارهای انجام شده اوست. فرشتگانی که در قیامت گواه بر اعمال انسان اند، ممکن است همان گروه از مأمورانی باشند که در دنیا همراه ما بوده و اعمال ما را ضبط می نمودند و ممکن است سایر فرشتگان باشند.

پنجمین شاهد: زمین

قرآن می فرماید: «يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا» زمین در قیامت خبرهایش را بازگو می کند. روایات متعددی نیز بیان گر آن است که در روز قیامت، زمین نیز یکی از شاهدان می باشد، از جمله: رسول خدا(ص) به هر منطقه ای که وارد می شدند، دو رکعت نماز به جا می آوردند و می فرمودند: روز قیامت این مکان بر نماز ما شهادت می دهد. و امام صادق (ع) فرمود: نمازهای خود را در مکان های مختلف بخوانید، زیرا مکان ها نیز در قیامت بر اعمالتان شهادت خواهند داد.

ششمین شاهد: وجدان

یکی از شاهدان در آن روز، عقل و وجدان بیدار شده انسان است. در قرآن آیات بسیاری آمده که بارها انسان با کمال صراحت به گناه و انحراف خود اقرار می کند، اقراری از عمق جان و از تمام وجود، اقراری که شاید از اقرار هر شاهدی پرسوز و گدازتر باشد. جالب اینکه در آن روز خداوند نیز وجدان را قاضی قرار می دهد و به انسان خطاب می فرماید: «اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا» «نامه عمل خود را بخوان، امروز روح و روان تو برای این که علیه تو گواهی دهند، کافی است. آری، بر فرض در روز قیامت هیچ دادگاه و حساب گری هم نباشد، تمام وجود ما بر خودمان گواهی می دهند و این برای کیفر و پاداش کافی است، چنان که اگر هیچ کس با معتادان سخنی نگوید، همان تنگی سینه و هر یک از سرفه های او که در اثر اعتیاد پیداشده، بر علیه او سخن ها دارند. در مناجات می خوانیم: خدایا! هرگاه حساب مرا به خود من واگذار کنی، جزای خویش را جز قهر و غضب و آتش دوزخ تو چیز دیگری نمی دانم!

هفتمین شاهد: اعضای بدن

یکی از شاهد‌ها در قیامت، اعضای بدن (دست، پا، پوست و زبان) هستند. قرآن می‌فرماید: «يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «روزی که زبان و دست و پاهای مردم بر آنان گواهی می‌دهند. و گاهی بر دهان مهر خورده و تنها دست و پاها سخن می‌گویند» «اليَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» «روزی که بر لب‌های آنان مهر می‌زنیم و تنها دست آنان با ما حرف می‌زند و پاهای شان گواهی می‌دهند که در دنیا به کجاها رفتند و چه کارها کردند.

در آیه دیگر می‌خوانیم: «شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» «روزی قیامت، گوش و چشم‌ها و پوست‌هایشان به آنچه در دنیا عمل کرده‌اند، گواهی می‌دهند.

گفتار چهارم: عدل

با اینکه خدا صفات زیادی از قبیل رحمت، حکمت، قدرت، خالقیت، علم و... دارد چرا تنها عدل از اصول دین شمرده شده است؟ این انتخاب، هم ریشه تاریخی دارد و هم ریشه سیاسی. ریشه تاریخی آن به قرون اولیه اسلام بر می‌گردد. آن‌گاه که گروه کوچکی از مسلمانان (فرقه اشعری) عادل بودن خدا را لازم نمی‌دانستند و می‌گفتند: هر کاری که خدا خواست و انجام داد همان درست است، گرچه از نظر عقل از کارهایی باشد که مسلماً قبیح و زشت و ستم محسوب شود. مثلاً می‌گفتند: اگر خداوند امیرمؤمنان علی (ع) را به دوزخ و قاتل او ابن ملجم را به بهشت ببرد مانعی ندارد.

ولی ما این منطق را نمی‌پذیریم و طبق منطق عقل و آیات قرآن می‌گوییم تمام کارهای خدا حکیمانه است و هرگز کاری که ظلم و قبیح باشد از او سر نمی‌زند. البته خدا بر هر کاری قدرت دارد، اما کار خلاف حکمت نمی‌کند؛ چنانکه ما قدرت داریم چشم خود را کور کنیم ولی چنین نمی‌کنیم چون این عمل، حکیمانه نیست. پس استفاده از قدرت منوط به آن است که عمل با عدل و حکمت و وعده‌های قبلی هماهنگ باشد. خدایی که وعده داده است مؤمنان را به بهشت و فاسقان را به دوزخ ببرد اکنون اگر خلاف کند، خلف وعده می‌شود و این عمل، قبیح است و هرگز خداوند کار زشت نمی‌کند. ما که می‌گوییم خدا ظلم نمی‌کند قدرت او را محدود نکرده ایم بلکه این حکمت است که موجب می‌شود قدرت در جای مناسب به کار گرفته شود.

و اما ریشه سیاسی آن به دوران بنی امیه و بنی عباس برمی گردد، آنها برای آن که با اعتراضات و شورش های مردمی مواجه نشوند، اینگونه تبلیغ می کردند که همه چیز به خواست خداست و کسی حق ندارد در برابر اراده خدا حرفی بزند. اگر ما حاکم شده ایم به خواست خدا بوده و کسی حق اعتراض ندارد، زیرا آنچه بر جهان حاکم است جبر است و انسان هیچ اختیاری ندارد و این جبر مورد رضایت خداست و چون رضای خدا در آن است پس هرکاری که او انجام دهد عدل است. در واقع این نظریه پشتوانه سیاسی خوبی برای بنی امیه و استمرار حکومت و ریاست شان بود.

گفتار پنجم: امامت

امامت نیز از دیگر اصول دین است. «امام» به معنای پیشوا و جمع آن (ائمه) است. در حقیقت به آنچه از او پیروی می شود امام می گویند؛ خواه کتاب باشد یا انسان، حق باشد یا باطل.

۱- امامت در آیات و روایات

۱-۱- خداوند در حجه الوداع، پیامبر را مخاطب قرار داده و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» ای پیامبر! آنچه از طرف پروردگات بر تو نازل شده است به مردم برسان و اگر چنین نکنی، رسالت خدا را انجام نداده ای (و رسالت تو بی سرانجام است) و بدان که خداوند تو را از خطرات احتمالی حفظ می کند و خداوند کافران را هدایت نمی کند. با توجه به اینکه سوره مائده آخرین سوره ای است که در اواخر عمر شریف پیامبر نازل شده و مسائل مربوط به توحید و معاد، از همان ابتدای بعثت به مردم گفته شده و همچنین دستورات نماز، جهاد، روزه، خمس و زکات در سال های اول هجرت صادر شده و اکنون سال دهم هجری است و با توجه به این که پیامبر، انسان ترسویی نبود که خداوند این چنین سفارش کند و گرنه باید همان سال های اول بعثت که تنها بود بترسد نه سال های آخر که ده ها هزار علاقه مند دارد و با توجه به اینکه نحوه ابلاغ (جمع کردن تمام کاروانیان در گرمای سوزان مکه) و محل و زمان این دستور نیز منحصر به فرد است، با توجه به همه این مسائل، معلوم می شود پیامی را که پیامبر باید برساند درباره موضوعی بسیار مهم است که پیامبر(ص) از پیامدهای آن و کارشکنی منافقان هراس دارد و آن مسئله جانشینی رسول خدا می باشد. چنان که عده بسیار زیادی از اصحاب رسول خدا که مورد قبول همه مسلمانان هستند نیز این ماجرا را نقل کرده و گفته اند که آیه درباره ماجرای

غدیر خم و مسئله جانشینی پیامبر است.

۲- در روایات متعدد یکی از امور زیربنایی و اساسی اسلام، امامت و ولایت معرفی شده است. چنان که در کتاب وسائل الشیعه، حدیث ۳۹ و در کتاب مستدرک الوسائل، حدیث ۱۷ آمده که می فرماید: بنا و اساس اسلام بر چند موضوع استوار است و ولایت و رهبری را اساسی ترین آنها می داند. از جمله: امام باقر (ع) می فرماید: «بنی الاسلام علی خمسہ اشیاء: علی الصلاه و الزکاه و الحج و الصوم و الولایه بنای اسلام بر نماز، زکات، حج، روزه و ولایت استوار است. زراره که از شاگردان بزرگوار امام بود، می پرسد: کدام یک از این امور مهم تراست؟ امام می فرماید: ولایت از همه مهم تر است و سپس چنین توضیح می فرماید: لآنها مفتاحهنّ و الوالی هو الدلیل علیهنّ زیرا ولایت، کلید سایر مسائل است و والی نقش رهبری و هدایت مردم را به دیگر موارد دارد. البته شکی نیست مراد از، ولایت اطاعت از امام معصوم است، چنانکه در بعضی روایات به جای کلمه ولایت اطاعت از امام آمده است. هر یک از نماز و روزه و حج و زکات به خاطر نبود امکانات مالی و بدنی قابل تغییر است اما مسئله ولایت و رهبری در هر حال ثابت و بدون تغییر است. از همه گذشته پیامبر اکرم (ص) برای معرفی و نصب امام، مدت‌ها در بیابان غدیر خم برای تمرکز و اجتماع مردم صبر کرد و همین که همه مردم در مکان واحد جمع شدند، مسئله رهبری معصوم را بیان فرمود و حال آنکه برای بیان دیگر زیربناها چنین نکرد.

۳- دلیل سومی که می توان برای اهمیت امامت آورد حدیث معروفی از پیامبر است که می فرماید: مَنْ مات و لم يعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة هر که بمیرد و نسبت به امام زمان خود شناختی نداشته باشد، گویا قبل از ظهور اسلام و به مرگ جاهلیت مرده است. آری در اسلام به مسئله انگیزه، هدف، رهبری و پیروی اصالت داده شده است. با نگاهی اجمالی به دلایل فوق، می توان دریافت که رهبری در اسلام جزو اصول دین است نه فروع دین و اصل امامت از جایگاه ویژه ای برخوردار است. توحید که اولین اصل دین است، زمانی نمادین می شود که حاکم جامعه، امام معصوم باشد و گرنه به جای توحید، شرک و طاغوت سبز می شوند. نبوت و شریعت زمانی پابرجا می ماند که رهبری معصوم آن را حفظ کند و گرنه با خرافات، تحریف، بدعت و سلیقه های شخصی آمیخته شده و وحی از اعتبار می افتد. شناخت و توجه به معاد و آشنایی با مسائل ملکوتی آن، جز از طریق امام معصوم ممکن نیست. امامت است که به نماز جان می دهد، به حج و روزه جهت می دهد، به جهاد مشروعیت می دهد و فرائض الهی را احیا می کند. امام همانند کارخانه برق

به همه لامپ ها نور و روشنایی می دهد. آری مسئله رهبری و امامت و نقش آن در نظام جامعه اسلامی و حفظ و استقرار قانون جای هیچ گونه تردید و گفتگویی نیست.

۲- نیاز به امام

آیا می توان قبول کرد که هدف از آفرینش انسان رشد و کمال و در مسیر خدا قرار گرفتن باشد ولی در این میان هادی و راهنمایی در کار نباشد؟ آیا می توان قبول کرد که انسان عاشق رسیدن به مقام والای انسانی باشد ولی در خارج چنین الگویی وجود نداشته باشد؟ مگر نه این است که برای هر نیاز و احساس درونی، یک واقعیت خارجی و بیرونی وجود دارد که آن احساس را اشباع کند. اگر ما در درون احساس تشنگی می کنیم و نیاز به آب داریم، برای رفع آن نیاز آبی در خارج از بدن وجود دارد. حال چگونه قبول کنیم که علاقه به کمال و رسیدن به قله سعادت در انسان باشد، اما چیزی که پاسخگوی این نیاز باشد در خارج از ذهن وجود نداشته باشد؟ چگونه قبول کنیم که انسان در راه های ساده و محسوس زندگی، نیاز به راهنما دارد، اما در پیمودن راه های سعادت و معنویت و رسیدن به رشد واقعی که پیچیده تر و علم انسان در آن زمینه کم تر و وسوسه های شیطانی بیشتر است، نیاز به راهنما نداشته باشد. مگر نه آن است که حیواناتی که زندگی دسته جمعی دارند همچون زنبور عسل، برای خود ملکه ای را به طور غریزی پذیرفته اند. در تاریخ سیاست ها و جنگ ها کدام موفقیتی را سراغ دارید که نقش رهبر و فرمانده در آن نادیده گرفته شده باشد؟ جامعه بدون امام یعنی هرج و مرج و کدام عقل و وجدان آن را می پذیرد؟ حضرت علی (ع) می فرماید: (لابد للناس من امیر بر کان او فاجر)

آیا قرآن کافی نیست؟

سؤال: با وجود قرآن و کتاب آسمانی، دیگر چه نیازی به امام است؟

پاسخ: قرآن، کتاب قانون است و قانون به مفسر و مجری نیاز دارد. در نظام امروز جهان نیز در کنار قوه مقننه، قوه مجریه و قضائیه وجود دارد، زیرا قانون به مجری و ضمانت اجرا نیاز دارد. این نیاز در زمان پیامبر به دست او و پس از پیامبر توسط امامان به انجام می رسد. علاوه بر آنکه جزئیات همه چیز مثلاً تعداد رکعات نماز یا تعداد شوط های طواف در قرآن ذکر نشده است و بسیاری از مطالب جزئی و مقطعی در قرآن وجود ندارد و پیامبر در زمان خود و امامان هر کدام در زمان خود، آن ها را برای مردم بیان می کنند. خود

قرآن می فرماید: به سراغ پیامبر بروید و دستورات خود را از او بگیرید «الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَمَا أَتَاكُمْ». آنچه را پیامبر بیان می کند، بگیرید و آن چه را نهی می کند، رها کنید. این آیه دلیل آن است که پیروی از سنت نبوی واجب است زیرا پیروی از سنت پیامبر، پیروی از خداست. «مَنْ يَطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ». امامت و ولایت نیز پذیرش سنت پیامبر است.

۳- برخی از صفات امام

برای آشنایی با صفات امام، به صورت گذرا و کوتاه صفاتی را بیان می کنیم. البته نیاز به یادآوری نیست که صفات امام همان صفات پیامبر است. اینک به برخی از آن صفات اشاره می کنیم.

- عصمت

عصمت یعنی آنکه انسان نه تنها گناه نکند بلکه در فکر گناه هم نباشد. ما در برخی گناهان حالت عصمت داریم، زیرا تاکنون مرتکب آن نشده ایم و فکر آن را هم نکرده ایم؛ نظیر عریان به کوچه و بازار رفتن، خودکشی و یا کشتن دیگران. همان گونه که ما در بسیاری گناهان به خاطر علم و آگاهی که به زشتی و پستی و بدعاقبتی آن داریم، هرگز به فکر انجام آن نیستیم، امام هم به خاطر علم و یقین به ناپسندی همه گناهان، چنین حالتی دارد و هرگز گرد آن نمی رود. لزوم عصمت امام از خطا و نسیان نیز به جهت آن است که ما معمولاً در رفتار و منش خود دچار خطا و اشتباه می شویم، پس نیاز به یک امام معصوم داریم تا به او مراجعه کرده و حقیقت را بازشناسیم و او ما را حفظ کند. بنابراین او نباید خطا کار باشد.

- سعه صدر

امام باید سعه صدر داشته باشد، زیرا زودرنجی و کم حوصلگی با اداره و رشد و هدایت جامعه سازگار نیست حضرت علی (ع) می فرماید: «آله الریاسه سعه الصدر «روح بزرگ، لازمه ریاست است. هنگامی که خداوند حضرت موسی (ع) را برای هدایت مردم برگزید، آن حضرت از خدا چند چیز درخواست نمود که اولین آنها سعه صدر و ظرفیت داشتن بود: «رب اشرح لی صدري «خدایا سینه ای گشاده و روحی بلند به من مرحمت فرما تا بتوانم

در برابر تمام حوادث بردبار باشم. پیامبر اسلام با شرح صدری که داشت در روز فتح مکه که مسلمانان می خواستند از مشرکان انتقام آزار و شکنجه های آنان را بگیرند، فرمود: امروز، روز رحمت است نه انتقام. امام حسن (ع) در برخورد با جسارت های مرد شامی و شنیدن آن همه فحش و ناسزا، باگشاده رویی و بدون کمترین ناراحتی به او فرمود: علت ناراحتی تو چیست؟ اگر نیازمندی، بی نیازت کنم و به قدری به او لطف و مهربانی نمود که مرد شامی شرمند شد و گفت: خدا بهتر می داند که چه کسی را رهبر مردم قرار دهد. در تاریخ و سیره هر یک از امامان معصوم، سعه صدر آن بزرگواران در برخورد با معاندان و مخالفان به چشم می خورد و حتی خود دشمنان به آن اعتراف نموده اند.

-عدالت

عدالت خواهی در فطرت همه انسان ها نهفته است و امام باید نمونه بارز آن باشد. در اینجا به چند نمونه اشاره میکنیم.

۱- امام علی (ع) طی نامه ای به یکی از فرماندهان خود چنین هشدار داد: به خدا سوگند، اگر اطلاع پیدا کنم که تو در بیت المال، کم یا زیاد خیانت کرده ای آن چنان بر تو سخت می گیرم که موهابیت بریزد، کمرت خم شود و اعتبار اجتماعی خود را از دست بدهی.

۲- به مالک اشتر چنین دستور می دهد که باید برای دورترین نقاط کشور، همان مقدار سهم باشد که برای نزدیک ترین آن ها به مرکز حکومت است. فان للاقصى منهم مثل الذی للادنى.

۳- درباره قصاص قاتل خود (ابن ملجم) فرمود: بعد از شهادتم جز او مزاحم دیگری نشوند و کس دیگری را نکشند لا یقتلنّ بی الا قاتلی حتی فرمود همان گونه که او یک ضربت به من زده شما هم یک ضربت به او بزنید و دقت کنید که از مرز عدالت تجاوز نکنید.

۴- در ماجرای حدی که به دست قنبر انجام شد، چون او سه شلاق بیشتر زد، امام (ع) با رعایت عدالت همان سه شلاق را به قنبر پس زد.

۵- به امام اطلاع دادند که زینت یک زن غیرمسلمان به ظلم از او گرفته شده و در جامعه اسلامی امنیت او سلب شده است، آن حضرت به قدری ناراحت شدند که فرمودند: اگر مسلمان از غصه این حادثه بمیرد جا دارد.

-دوری از هوی و هوس

حضرت علی (ع) می فرماید: هیئات ان یغلبنی هوای «چه دور است که هوس های من بر من غالب شود و مرا از مسیر حق و عدالت دور کند. امام صادق (ع) از حضرت علی (ع) نقل می کند که شرایط امامت چند چیز است، از جمله این که (لا یلهو بشیء من امر الدنیا). مسائل مادی و دنیوی او را سرگرم و مشغول نکند.

-شجاعت

حضرت علی (ع) می فرماید: (و ما أهدد بالحرب) تاکنون جنگی مرا نترسانیده و در روحم اثر نگذاشته است. امام صادق (ع) از حضرت علی (ع) نقل می کند که: امام باید شجاعتین مردم باشد. در حدیث دیگر می خوانیم: امام نباید ترسو باشد. بلکه باید مسئله مرگ و شهادت برای او حل شده باشد. هم چنین حضرت علی (ع) می فرماید: به خدا سوگند به مرگ آنچه آنچنان علاقه ای دارم که طفل به پستان مادر ندارد.

-فضیلت و سابقه نیک

حضرت علی (ع) در نامه ای به معاویه می نویسد: «متی کنتم یا معاویه ساسه الرعیه و ولاه امر الأمه بغير قدم سابق و لا شرف باسق» حضرت علی (ع) در نامه ای به معاویه می نویسد: ای معاویه! شما را به سیاست و زمامداری مردم چه کار؟ تو که نه دارای سابقه خوبی هستی و نه شرف و فضیلت بلندی داری. آری امام نباید کوچکترین سابقه سوئی داشته باشد.

-زهد و سادگی

یکی از صفات امام، زهد و بی علاقگی به دنیاست. حضرت علی (ع) می فرماید: (والله ما كانت لی فی الخلافه رغبه) به خدا سوگند من میل و رغبتی به خلافت ندارم. و درباره لباس وصله دار خود می فرماید: (والله لقد رقت مدرعتی هذه حتی استحييت من راقعها) به خدا سوگند آن قدر این لباس را وصله زده ام که دیگر از وصله زنده آن خجالت می کشم که به او مراجعه کنم. در جای دیگر می فرماید: (ان الله فرض علی ائمه العدل ان یقدروا انفسهم بضعفه الناس) همانا خدا واجب کرده که امامان بر حق و عادل، زندگی خود را ساده بگیرند تا همگام با محرومان جامعه بوده و بدین وسیله تسکین و دلگرمی برای فقرا باشند.

حق گزایی و حق مداری

حضرت علی (ع) می فرماید: از هنگامی که حق به من معرفی شد تاکنون شک و تردیدی برای من پیدا نشده است.» ما شَککت فی الحق مذاریتَهُ «و می فرماید: تاکنون نه خود گمراه شده ام و نه کسی به واسطه من گمراه شده است. (و لا ضللت و لا ضلَّ بی)

قاطعیت در راه حق

حضرت علی (ع) می فرماید: « وَاِنِّی لَمِنَ قَوْمٍ لَا تَأْخُذُهُمْ فِی اللّٰهِ لَوْمَةٌ لّٰئِمَةٌ » من از قومی هستم که هرگز ملامت های ملامت کنندگان در آنها اثر نمی گذارد.

مدارا با مردم

یک رهبر آسمانی برای تربیت مردم باید با آنان مدارا کند ولی مدهانه هرگز. مدارا صرف نظر کردن از دنیا و مقام خود برای اصلاح دین یا دنیای مردم است، اما مدهانه صرف نظر کردن از برخی دستورات دین و مکتب، برای حفظ موقعیت خود و رسیدن به مقام و دنیاست. مدارا از سعه صدر بر می خیزد، ولی مدهانه از ضعف و سودجویی، مدارا کردن از عقل است و مدهانه از شیطنت. امام باید اهل مدارا، عفو، تغافل، سعه صدر و گذشت باشد تا افرادی که به عللی نقطه ضعفی داشته اند، از پیروی او مأیوس نشوند و او همچون یوسف که برادران خطاکار خود را پس از پشیمانی توبیخ نکرد و فرمود: « لا تثریب علیکم الیوم » امام نیز بتواند مردم را زیر پوشش محبت خود به اسلام جذب کند. پیامبر (ص) فرمود: « بعثت بمداراه الناس » من مبعوث شدم که با مردم مدارا کنم. همچنین فرمود: « انَّ اللّٰه امرنی بمداراه الناس کما امرنی باقامه الفرائض » خداوند به من امر کرده که با مردم مدارا کنم، همانگونه که امر نموده واجبات و نمازهای واجب را انجام دهم.

رسیدگی به مشکلات مردم

حضرت علی (ع) بر اعمال و رفتار کارگزاران خود نظارت دقیقی داشتند و به گزارش ها و شکایات مردمی ترتیب اثر داده و شخص مورد شکایت را احضار و مورد بازجویی قرار می دادند. همچنین حساب مالی آنان را به دقت زیر نظر داشته و بارها به نمایندگان خود می فرمودند « فارع الی حسابک » حساب و عملکرد مالی خود را نزد من بیاور و آن را به من نشان بده.

۴- تعیین امام

بهترین شیوه تعیین رهبر و مقام مسئول در جوامع امروز انتخابات است، ولی شکی نیست که انتخابات راه حل است، اما همه جا راه حق نیست. هیچ برهان و دلیل علمی و عقلی، لیاقت، صلاحیت و حقانیت شخص انتخاب شده را تأیید نمی کند، گرچه در مقام عمل، رأی اکثریت مورد نظر قرار می گیرد و بهترین راه حل است. علاوه بر آنکه این توجه به رأی اکثریت، تنها در مسائل اجتماعی است و در مسائل اعتقادی، رأی اکثریت هیچ ارزشی ندارد و گرنه باید پیامبران دست از دعوت خود برداشته و تابع رأی اکثریت که کافر یا مشرک بودند می شدند. چنان که در سوره انعام میخوانیم: «وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضْلُوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ» «ای پیامبر! اگر از اکثر کسانی که روی زمین هستند اطاعت کنی تو را از راه خدا گمراه می کنند زیرا آنها تنها از گمان و حدس پیروی می کنند. بنابراین در مسئله بسیار حساس و اساسی امامت، که امری اعتقادی است، رأی و انتخاب مردم نقشی ندارد و تعیین آن به عهده خداوند است. البته بیعت مردم با امام، زمینه را برای اعمال حاکمیت امام فراهم می کند، نه آنکه امام با رأی مردم امام می شود و با اعراض مردم از امامت ساقط می شود. حضرت علی (ع) در مدت ۲۵ سال خانه نشینی نیز امام بود، اما امکان اعمال حاکمیت نداشت.

بارها در انتخابات، افرادی با رأی اکثریت انتخاب شده اند ولی دیر یا زود اشتباه مردم در انتخاب روشن شده است. افرادی چنان با ریا و تظاهر و سیاست گام بر می داشتند که احتمال خلاف در آنان نمی دادیم و علاوه بر رأی دادن حاضر بودیم جان خود را نیز فدا کنیم، ولی در حوادث مختلف که زمینه ساز روشن شدن حقایق و اسرار است، چهره واقعی آنان نمایان شد و در مقابل مال و مقام، روحیات شان تغییر پیدا کرد. البته غرض از بیان این نمونه ها کوبیدن انتخابات و رأی مردم نیست، بلکه هدف این است که بگوییم انتخابات بهترین راه حل در مسائل اجتماعی است، اما یک راه الهی و علمی و صد در صد قطعی نمی تواند باشد. برای اینکه مطالب فوق بهتر روشن شود حدیث جالبی را از امام سجاد (ع) بیان می کنیم، امام فرمودند: «إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ حَسَنَ سَمْتَهُ وَ هَدِيَهُ وَ تَمَاوَتَ فِي مَنْطِقِهِ وَ تَخَاضَعَ فِي حَرَكَاتِهِ فَرَوَيْدًا لَا يَغْرَنُكُمْ» «هرگاه دیدید که مردی خوش برخورد است و راه و روش وی خوب است و از خود زهد و عبادت نشان می دهد و در حرکات خود خیلی شکسته نفسی می کند، پس در قضاوت نسبت به او عجله نکنید و فریب ظاهر او را

نخوردید. بعد از آنکه خداوند حضرت ابراهیم (ع) را با حوادثی از قبیل گذشت از مال و جان و همسر و... آزمایش نمود و او از عهده تمام امتحانات الهی پیروز درآمد، خداوند او را به مقام امامت و رهبری نصب فرمود. متن فرمان و ابلاغ چنین بود: «إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» «من تو را برای مردم، امام قرار دادم. در این ابلاغ از جمله» «إِنِّي جَاعِلُكَ» استفاده می شود که نصب امام باید تنها از طرف خدا باشد زیرا امام باید دارای شرایط و ویژگی هایی باشد که جز خدا کسی واقف به آنها نیست از جمله: امام باید تمام قوانین حاکم بر انسان و هستی را بداند. امام باید از نتیجه حتمی راهی که انتخاب میکند آگاه باشد. امام باید در رهبری خود منافع خود را در نظر نگیرد و عوامل درونی و بیرونی محرک او نباشد. امام باید از عالی ترین صفات برجسته انسانی در حد اعلی برخوردار باشد و ناگفته پیداست که این شرایط در افراد معمولی یافت نمی شود و مردم نیز از وجود این شرایط در افراد بی خبرند.

ماجرای غدیر

در سال دهم هجری یعنی اواخر عمر پیامبر، در مدینه اعلام گردید که امسال پیامبر در مراسم حج شرکت می کنند، هر کس مایل است، همراه پیامبر حرکت کند. کاروان باشکوهی از مسلمانان عازم زیارت خانه خدا و انجام مناسک حج گردید. پس از به جای آوردن اعمال حج، در برگشت، کاروان به چهارراهی رسید که حجاج هر کدام به راه خود می رفتند. نام آن محل، غدیرخم بود. این منطقه سه ویژگی داشت:

۱- برکه آبی بود که برای آن جمعیت انبوه و احشام آنها در آن هوای گرم بسیار ضروری بود. ۲- چهارراه و به عبارت دیگر گلوگاه بود. ۳- زمین گود بود، تا مراسم برای همه قابل مشاهده باشد. مانند فوتبالیست ها که توی گودی اند و تماشاچی ها از آن بالا همه را به خوبی می بینند. پیامبر و علی (علیهما السلام) نیز در گودی قرار گرفتند تا همه به خوبی آنها را ببینند. در این هنگام، فرشته وحی الهی فرود آمده و آیه زیر را بیان کرد «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ» «ای رسول ما! آنچه را که از طرف پروردگارت به تو نازل شده است ابلاغ کن و اگر چنین نکنی، رسالتت را به سرانجام نرسانده ای و خداوند تو را از مردم محافظت می کند. همانا خداوند کافران را (به هیچ راه موقفی) هدایت

نمی کند. به راستی پیامبر چه چیز را باید ابلاغ کند؟ نکته قابل توجه کلمه ما در (ما) انزل الیک) است. به طور قطع آنچه را که پیامبر باید ابلاغ کند، جزء دین است، اما آیا

از اصول دین است؟ توحید است یا نبوت یا معاد؟ قطعاً توحید نیست، زیرا اکنون آخرین سال عمر مبارک پیامبر (صلی اله علیه و سلم) است، آیا پیامبر تاکنون مردم را به توحید دعوت نکرده است؟ آیا از آن ها نخواستہ است که (لا اله الا الله) بگویند؟ یا باید تبلیغ کند که من پیامبرم؟ آیا تا کنون معاد را برای مردم نگفته است؟! در حالی که بسیاری از سوره هایی که در اوائل بعثت و در مکه نازل شده، مربوط به معاد است. آیا منظور ابلاغ فروع دین است؟ آیا پیامبر باید از مردم بخواهد که نماز بخوانند، یعنی کسانی که به حج آمده بودند، تارک الصلوه بودند؟ دستور وجوب روزه، زکات، خمس و جهاد همه در سال دوم هجری نازل گردید. پس این مأموریت چیست؟ این پیام باید موضوعی باشد که اصول دین و فروع دین، بند به آن است. علاوه بر آنکه خداوند می فرماید: اگر این پیام را نرسانی، اصلاً رسالتت را ابلاغ نکرده ای. گویا پیامبر از ابلاغ این پیام می ترسد، زیرا در ادامه آیه می گوید: خداوند تو را از مردم محافظت می کند، به راستی این چه امری است که پیامبر می ترسد و از چه چیز می ترسد؟ آیا پیامبری که در جنگ ها ترسیده، بر جان خود می ترسد که خداوند می گوید «ترس؟ یا از کینه ها و عقده هایی که منافقان و دشمنان اسلام از علی (ع) در سینه دارند می ترسد؟ چنان که در دعای ندبه می خوانیم (أحقاداً بدریةً و خبیریةً و حنینیةً).

۵- جایگاه اهل بیت (علیهم السلام) نزد پیامبر - حدیث ثقلین

پیامبر در حدیث معروفی که بسیاری از علمای اهل سنت نیز آن را نقل کرده اند می فرماید: «إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِتْرَتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضَلُّوا وَ لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» «من دو چیز گرانبها در میان شما به یادگار می گذارم، کتاب خدا و عترتم. مادامی که به آن دو تمسک کنید هرگز گمراه نمی شوید. این دو از هم جدا نمی شوند تا هنگامی که در کنار حوض کوثر در بهشت به من برگردند. جای بسی تأسف است که بعضی مغرضانه در حالی که حدود یک صد حدیث نقل شده که پیامبر فرمود: «کتاب الله و عترتی» فقط در یک حدیث آمده که پیامبر فرمود: «کتاب الله و سنتی» عده ای همه آن احادیث را رها کرده و تنها به این یک حدیث استناد می کنند.

همان گونه که در بیان ماجرای آخرین سفر حج رسول خدا از کوچک ترین مطلبی فروگذار نکرده اند و به اصطلاح قدم به قدم ماجرای سفر رسول خدا به مکه را نوشته و نقل کرده اند، اما از برگشت رسول خدا از آن سفر حج و رفتن به مدینه، اصلاً خبری نیست زیرا در نقل آن بایستی ماجرای غدیر خم را نقل می کردند، لذا مغرضانه هیچ نقلی

از برگشت ایشان نیست! در حدیث ثقلین نکات ارزنده ای وجود دارد که بررسی آن خالی از لطف نیست:

۱- پیامبر در این حدیث می فرماید: تا زمانی که پیرو قرآن و عترت باشید، هرگز منحرف و گمراه نمی شوید «مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا» هر مسلمانی روزانه حداقل ده مرتبه در نماز، از خدای خواهد که او را از راه غضب شدگان و گمراهان دور کند. اگر مسلمانان بخواهند به راه راست دست یابند و جزو گمراهان نباشند، باید پیوسته به این دو یادگار پیامبر متمسک باشند.

۲- از همگونی قرآن و اهل بیت(ع) استفاده می شود که اگر قرآن جامع علوم است، «لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین» (پس اهل بیت(ع) نیز با خواست خدا عارف به همه مطالب و حقایق و اعلم مردم هستند.

۳- همان گونه که تمسک به قرآن واجب است، تمسک به اهل بیت(ع) نیز واجب است.

۴- همان گونه که قرآن حبل الله است «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا» اهل بیت(ع) نیز حبل الله و عامل وحدت هستند.

۵- این دو از هم جدا شدنی نیستند «لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّىٰ يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضَ» این دو در کنار یکدیگر، وسیله نجات و هدایت اند. اگر کسی فقط به کتاب خدا قناعت کند، گمراه است و اگر کسی خود را علاقه مند به اهل بیت بداند و قرآن را رها کند، باز گمراه است. این دو همانند دو بال پروازند که اگر باهم نباشند پروازی صورت نمی گیرد.

۶- همان گونه که قرآن کلام خدا و به دور از هر گونه اشتباه، خطا و گناهی است «لا یتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه» امامان نیز معصوم هستند. زیرا پیامبر فرمود: هیچ گاه این دو از هم جدا نمی شوند. اگر امام لحظه ای مرتکب گناه شود قطعاً از قرآن جدا شده و فاصله گرفته است.

۷- همان گونه که تغییر و تبدیل قرآن صحیح نیست و حرام است، تبدیل ولایت اهل بیت به ولایت دیگران نیز حرام است.

۶- امام مهدی (ع)

بر اساس شواهد تاریخی، یازده امام به دنیا آمده و شهید شده اند ولی امام دوازدهم پس از تولد به خواست خداوند از دیدگان غایب گشته اند تا هر زمان که خدا بخواهد و مصلحت بداند ظهور کنند و دنیا را پر از عدل و داد نمایند. لذا امام زمان ما، حضرت مهدی (ع) است

که در اینجا به بحث مختصری درباره دوران غیبت و ظهور آن حضرت می پردازیم. در قرآن آیات متعددی به قیام امام زمان (ع) در آخرالزمان اشاره دارد. ما در اینجا به نقل چند آیه اکتفا می کنیم:

(هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ) او خداوندی است که پیامبرش را با دین حق برای هدایت مردم فرستاد تا بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد. این آیه که سه بار در قرآن تکرار شده، بشارت می دهد که دین اسلام سراسر دنیا را فرا خواهد گرفت.

برای جهان شمول شدن اسلام، سه شرط لازم است:

۱- وجود یک رهبر جهانی ۲- وجود یک قانون جهانی ۳- آمادگی جهانی.

رهبر جهانی وجود دارد و آن حضرت مهدی(عج) است، قانون جهانی نیز قرآن است، کتابی که هدایت گر است و هیچ تحریفی در آن صورت نگرفته است. و اما آمادگی جهانی، هنوز مشاهده نمی شود، لذا باید تلاش کرد و زمینه های لازم را برای آن فراهم ساخت. امام زمان وقتی ظهور می کند که آمادگی از هر جهت در میان مردم وجود داشته باشد. مردم به معارف و اندیشه های قرآن و اسلام آگاه و آمادگی حکومت امام زمان را داشته باشند. امام زمان(عج) یار و یاور بسیار دارد، منتهی در روایات تعداد یاران امام سیصد و سیزده نفر آمده که تعداد پنجاه نفر از آنها خانم هستند. البته اینان فرماندهان و افسران سپاه امام هستند. در حدیث داریم، هنگامی که امام زمان(عج) ظهور می کند، دانشمندان و متخصصین شرق و غرب با ایشان بیعت می کنند و تخصص خود را در اختیار ایشان می گذارند، همان گونه که هنگام پیروزی انقلاب اسلامی متخصصان نظامی و غیرنظامی کشورمان با امام خمینی(قدس سره) بیعت کرده و تخصص و توانایی خویش را در اختیار ایشان و اهداف مقدس شان قرار دادند.

۷- انقلاب اسلامی، زمینه ساز ظهور

انقلاب اسلامی ایران نشان داد که انقلاب جهانی حضرت مهدی (ع) امکان پذیر است و چندان مشکل نیست، زیرا انقلاب آن حضرت برای تحقق سه امر مهم صورت می پذیرد:

۱- شکستن طاغوت ها

۲- نجات مستضعفان

۳- احیای دین

امام زمان (عج) ظهور می کند تا طاغوتها را بشکند و پایه های شرک و نفاق را در هم بکوبد «این هادِمُ اُبنیه الشُّرک و النِّفاق» امام زمان (ع) برای تحقق وعده های خداوند و نجات مستضعفان و به حکومت رساندن آنان است « وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» امام زمان (عج) می آید تا دین اسلام را در سراسر جهان بگستراند و پرچم پر افتخار توحید و اسلام را در سراسر جهان به اهتزاز در آورد «لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ» . حال که در ایران طاغوت شکسته شد و مستضعفان حکومت را به دست گرفتند و قرآن حاکم گردید، بنا بر این در جهان هم می توان چنین کارهایی را انجام داد، چرا که مشتم نمونه خروار است، به ویژه هنگامی که رهبری همچون امام زمان (ع) زمام امور و فرماندهی را به دست بگیرد. اگر در ایران عالمی عادل، توانست رهبر شود، در عالم نیز امامی عادل می تواند رهبر شود.

۸- ولایت فقیه تداوم خط امامت

علت غیبت امام دوازدهم، عدم آمادگی مردم برای پذیرش رهبری امام است. خداوند آن حضرت را برای زمان مناسب ذخیره فرموده است، تا زمانی که رشد و فرهنگ مردم به جایی برسد که بتوانند نور امامت را درک و از آن بهره گیری نمایند. از سوی دیگر در زمان غیبت حضرت مهدی (ع) ما را به حال خود رها نکرده اند، بلکه ما را به پیروی از فقها و اسلام شناسان عادل و باتقوا که نواب عام آن حضرت هستند، سفارش کرده اند. بنابراین بر ما لازم است که در حوادث و مشکلات گوش به فرمان حکم خدا که از طریق فقیه جامع الشرايط عادل به ما ابلاغ می شود، باشیم.

نقش ولایت فقیه همان نقش امامت و تداوم خط انبیاست. اسلام قوانینی درباره مسائل اقتصادی، جزائی، نظامی و قضائی دارد که نه اجازه می دهد آن احکام تعطیل شود و نه اختیار اجرای آن را به دست افراد جاهل به احکام می سپارد، بلکه اجرای آن را تنها به دست فقهای عادل و اسلام شناسان با تقوا سپرده تا در تمام حوادث طبق قانون خدا حکم کنند و اطاعت از آن فقها را همچون اطاعت از امام معصوم و رسول گرامی، واجب دانسته است. آیا مسلمانان نیاز به حکومت و نظام ندارند؟ آیا جامعه و کشور اسلامی نباید حفظ شود؟

آیا حفظ مرزها لازم نیست؟ آیا قوانین در کشور اسلامی نباید اجرا شود؟ آیا حقّ مظلوم نباید از ظالم گرفته شود و ظالم به مجازات برسد؟ آیا صدای اسلام نباید به همه دنیا برسد؟ آیا تلاش انبیا و امامان تنها برای زمان خود آن بزرگواران بود یا برای همه زمانها و سرزمین ها؟ اگر جواب مثبت است و اسلام نیاز به نظام، حکومت، جامعه و قانون دارد و حفظ حقوق و مرزها مطرح است، باید در زمان غیبت نیز حکومت اسلامی باشد. زیرا بدون یک تشکیلات حساب شده و دقیق به خصوص در زمان ما که تمام مخالفان اسلام دارای تشکیلاتی بس بزرگ و دقیق هستند، هرگز نمی توانیم از قانون، مکتب، مرز و جان و مال و آبروی خود دفاع کنیم و اگر حکومت لازم است، حاکم هم لازم است. زیرا حکومت بدون حاکم محال است. اکنون که اسلام برای اجرای قوانین خود هم نیاز به حکومت دارد و هم حاکم، باید ببینیم حاکم چه شرایطی باید داشته باشد. آیا لازم است خدا را عمیقاً بداند یا نه؟ آیا عدالت داشته باشد یا نه؟ آیا آشنا و آگاه به مسائل و حوادث باشد یا نه؟ اگر پاسخ مثبت است و به حاکم اسلام شناس با تقوا و سیاست مدار نیاز است، این همان است که ما آن را ولایت فقیه می نامیم.

کسانی که ولایت فقیه را قبول ندارند باید یکی از نظریه های زیر را بپذیرند:

- ۱- اسلام تنها نماز و روزه و یکسری عبادات فردی و اخلاقیات است و در مسائل مهم اجتماعی، حقوقی، قضائی، سیاسی و اقتصادی دخالتی ندارد.
- ۲- اسلام تنها برای زمان رسول الله بوده است و بعد از آن دیگر جای قوانین مهم اجتماعی تنها در لابلای کتاب هاست.
- ۳- اسلام دارای قوانین حکومتی و اجتماعی می باشد ولی شرایطی برای مجریان آن قرار نداده و هر کس گرچه جاهل و فاسق باشد می تواند زمام امور را به دست بگیرد. آیا جامعه اسلامی در زمان غیبت حضرت مهدی (ع) نیاز به حاکم و حکومت ندارد؟ امام رضا (ع) می فرماید: هیچ ملت و امتی بدون رهبر نیست و قوام جامعه وابسته به وجود رهبر است، تا به فرمان او هم بیت المال جمع و تقسیم شود و هم با دشمنان خدا به نبرد برخیزند و هم مردم را تشکل داده و از تفرقه و تشتت حفظ کند. اگر جامعه چنین رهبری نداشته باشد، از هم می پاشد و قوانین خدا و دستورات رسول الله و احکام الهی تغییر می کند. مشاهده می شود که مسئله رهبری و حکومت در بیان امام رضا (ع) به عنوان مهم

ترین مسئله زندگی مطرح شده و ناگفته پیداست که گرفتن مالیات به نفع محرومان و تقسیم عادلانه آن و نبرد با مخالفان و تشکل افراد جامعه چیزی نیست که تنها مربوط به زمان حضور امامان معصوم باشد و در زمان غیبت، جامعه را به حال خود رها و حکومت و حاکمی برای مسائل فوق لازم نباشد.

بر اساس روایات نیز اسلام بار حکومت را به دوش فقیه عادل گذارده که به گوشه هایی از آن ها اشاره می کنیم. رسول خدا(ص) فقها را خلیفه خود معرفی کرده است، چنان که فرمود «اللهم ارحم خلفائی» خداوندا جانشینان مرا مورد لطف و رحمت قرار ده. از آن حضرت سؤال شد جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: (الفقهاء) پیامبر (ص) فرمود: «العلماء ورثة الانبياء» علماء، وارثان انبیا هستند. حضرت علی (ع) فرمود: خداوند از علما پیمان گرفته است که در برابر غارت گری ستمگران و گرسنگی محرومان خاموش نمانند. شکی نیست که حمایت از مظلومان و محکومیت ظالم نیاز به قدرت و تشکیلات دارد. حضرت علی (ع) می فرماید: «العلماء حکام علی الناس» علماء، حاکمان مردم هستند.

امام حسین (ع) می فرماید: مجرای امور و احکام باید به دست علمای خدانشناس و با تقوا باشد، کسانی که در حرام و حلال خدا خیانت نمی کنند و امانت را حفظ می نمایند. امام کاظم (ع) فرمود: «الفقهاء حصون الاسلام» فقها دژهای اسلام هستند. از امام صادق (ع) درباره نزاع هایی که برای حل آنها به نظام طاغوتی مراجعه می شود سؤال شد، امام (ع) فرمودند: مراجعه به آنها ممنوع است. حتی اگر شخصی حق خود را از طریق دستگاه طاغوتی به دست آورد، حرام است. شاید به خاطر این که مراجعه به دستگاه طاغوتی به منزله پذیرفتن آن نظام و تقویت آن است. بلکه در این قبیل موارد، وظیفه شما آن است که راه حل را از افرادی بخواهید که شناخت عمیق نسبت به علوم و روایات ما داشته باشند که من آنها را به عنوان قاضی و داور برای شما تعیین می کنم و بدانید که اگر او حکمی داد و شما آن را قبول نکردید، در واقع حکم خدا را کوچک گرفته اید و هر که فقها را رد کند، گویا ما را رد کرده و رد ما رد خدا و به منزله شرک به خدای بزرگ است.